

ترجمه گفت‌وگویی با «کالین هور» به بهانه انتشار ترجمه فارسی رمان «یاد او»

عاشق نفوذ به لایه‌های درونی شخصیت‌ها هستم

شیدا زارعی
مترجم

تا پیش از ترجمه «ما تمامش می‌کنیم» به همت «آرتمیس سعودی» رمان خوان‌های ایرانی با «کالین هور» آشنایی نداشتند، نویسنده‌ای نگراسی که در رمان‌هایی به ظاهر عاشقانه به واکاوی روانکاوانه موضوعات مرتبط با زنان و دختران توجه نشان می‌دهد. «هور» از همین بابست هم توانسته طیف قابل توجهی از مخاطبان را به آثار خود علاقه‌مند سازد. طی دو سه هفته اخیر کتاب دیگری از این نویسنده به فارسی ترجمه شده است؛ رمان «یاد او» که عباس زارعی آن را به فارسی برگردانده و از سوی نشر آموث در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است. به بهانه ترجمه و انتشار رمان «یاد او» که با استقبال مخاطبان، طی کمتر از یک هفته به چاپ دوم رسید، ترجمه گفت‌وگوی باشگاه کتاب اولیویا (Olivias Book Club) با «کالین هور»، نویسنده این کتاب را می‌خوانیم.

■ **در ابتدا از این بگوئید که چطور شد سراغ تألیف این رمان رفتید و قدری هم درباره داستان آن بگوئید.**

راستش این رمان را اوایل سال ۲۰۲۱ نوشتم، در برهه‌ای که دنیا آشفته بود. بنابراین تصمیم گرفتم یک عاشقانه کم‌دی بنویسم، اما کار آن طور که می‌خواستم از آب در نیامد و برعکس به یکی از غمگین‌ترین کتاب‌هایم تبدیل شد. ماجرای این رمان مدت‌ها در ذهن بود، داستان مادر جوانی که می‌خواهد فرزندش را ببیند و بخشی از زندگی او باشد.

■ **درباره مکان وقوع ماجراهای داستان هم بگوئید و اینکه «کنا» شخصیت اصلی رمان را چگونه پیدا کردید؟**

شاید این تنها نوشته من باشد که به جغرافیای خاصی برای محل وقوع اتفاقات آن اشاره نکرده‌ام و بیشتر موقعیت و احوال شخصیت‌های داستان مدنظرم بوده است. داستان در شهری کوچک رخ می‌دهد. ماجرای رمان هم اتفاق عجیبی نیست چراکه همه ما ممکن است موقعیت «کنا» را تجربه کنیم، بنابراین او را در مکان خاصی قرار ندادم تا افراد بیشتری بتوانند با شخصیت اصلی رمان همذات‌پنداری کنند، افرادی که ممکن است در جوانی

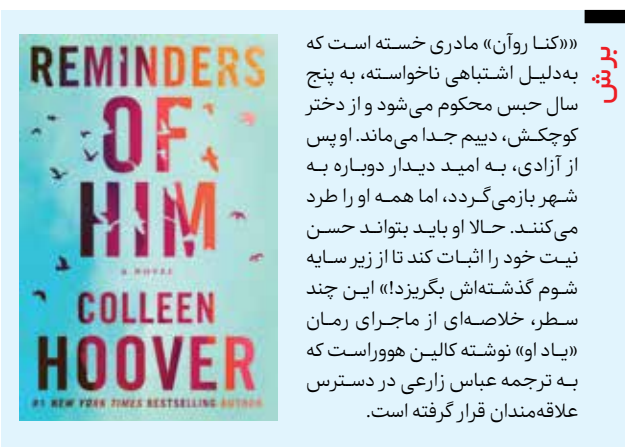
خانه‌بازمی‌گشتم هنوز باراننده آنها بر شانه‌هایم سنگینی می‌کرد. به این خاطر با زندگی این آدم‌ها ولایه‌های روانی شخصیت‌شان آشنا بودم و توانستم آنها را در کتاب‌هایم بازتاب بدهم.

■ **مخاطبان همیشه به واقعی بودن و پیچیدگی شخصیت‌های داستان‌های شما اشاره می‌کنند. این شخصیت‌پردازی چگونه شکل می‌گیرد؟**

عاشق نفوذ به لایه‌های درونی شخصیت‌ها هستم. دوست دارم آدم‌ها را ببینم و بدی و خوبی را در وجودشان مطالعه کنم و از افکار و کردار آنها برای شخصیت‌هایم بهره بگیرم؛ آن هم آدم‌های واقعی که در جامعه زندگی می‌کنند و صرفاً خوب یا بد نیستند. در همه ما زشتی و زیبایی وجود دارد. همه ممکن است تصمیمات اشتباه بگیریم چون کامل نیستیم.

■ **قدری هم از طرفداران رمان‌هایتان بگوئید؛ جمعی که عاشق آثارتان هستند. این حجم از علاقه و اشتیاق چگونه شکل گرفته است؟**

راستش من قبل از نوشتن هم به ارتباط با مردم علاقه زیادی داشتم.



«کنا روان» مادری خسته است که به‌دلیل اشتباهی ناخواسته، به پنج سال حبس محکوم می‌شود و از دختر کوچکش، دییم جدا می‌ماند. او پس از آزادی، به امید دیدار دوباره به شهر بازمی‌گردد، اما همه او را طرد می‌کنند. حالا او باید بتواند حسن نیت خود را اثبات کند تا از زیر سایه شوم گذشته‌اش بگریزد! این چند سطر، خلاصه‌ای از ماجرای رمان «یاد او» نوشته کالین هورراست که به ترجمه عباس زارعی در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است.

گفت‌وگوی «ایران» با حامد میرا به بهانه انتشار نسخه صوتی رمان «شوالیه‌ای از سرزمین هفت اقلیم»

نوشته‌های «مارتین» سرشار از ابداعات خاص خود او هستند

گروه فرهنگی / فانتزی از آن ژانرهایی است که نه فقط در دنیای ادبیات، بلکه در رسانه‌هایی نظیر سینما و تلویزیون هم با طرفداران بسیاری روبه‌رو است. از نمونه‌های موفق آن که از دنیای ادبیات به عرصه‌های یاد شده راه یافته و درخشیده‌اند می‌توان به آثار «جورج آر. آر. مارتین» اشاره کرد. این نویسنده هفتاد و چهار ساله با تألیف رمان‌های فانتزی- حماسی «نغمه یخ و آتش» مقدمات ساخت مجموعه تلویزیونی مشهور «بازی تاج‌وتخت» را فراهم آورد که استقبال مخاطبان بسیاری از سراسر جهان را به دنبال داشت. «شوالیه‌ای از سرزمین هفت اقلیم» هم یکی دیگر از نوشته‌های مارتین است؛ رمانی که برای نخستین مرتبه بسیاری از جزئیات سه رمان قبلی او را آشکار می‌کند. این کتاب که حدود یک قرن قبل از بازی تاج و تخت را به تصویر می‌کشد به ترجمه مشترک حامد میرا و سحر شمالی مقدم و از سوی انتشارات کتاب کوچک منتشر شده، البته به تازگی نسخه صوتی آن نیز با صد امپراتوری و به همت مؤسسه «نون» کتاب گویا» در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است. به همین بهانه گفت‌وگوی امروزمان را با حامد میرا می‌خوانید.

■ **شما خودتان از طرفداران سریال «تاج و تخت» هستید؟**

بله، اما نه آن‌طور سفت و سخت. راستش من طرفدار دوآنته هیچ چیزی نیستم، ولی خب این سریال را خیلی دوست داشتم. پیش از اینکه ترجمه کتاب را شروع کنم، هم سریال «بازی تاج و تخت» را دنبال می‌کردم و هم کتاب «نغمه یخ و آتش» دیگر نوشته «جورج آر. آر. مارتین» را می‌خواندم، البته خواندن رمان این نویسنده مشهور به مقایسه با تماشاای سریال برگرفته از نوشته‌اش لطف دیگری دارد؛ نخست، به خاطر نوع روایت و زبانی که در دیالوگ‌ها به کار گرفته شده و دیگر آنکه در کتاب شخصیت‌ها، خاندان‌ها و واقعی وجود دارند که در سریال تلویزیونی حذف شده‌اند. شاید باورش سخت باشد، اما یکی از دوستان صمیمی کانادایی‌ام با اینکه هنوز سریال بازی تاج و تخت را ندیده اما همه کتاب‌های مارتین را صفحه به صفحه خوانده است!

■ **چه شد که به سراغ این کتاب و ترجمه ماجراهای ۱۰۰ سال پیش از «بازی تاج و تخت» رفتید؟**

به دلیل علاقه‌ام به این مجموعه، هم‌سرم نسخه زبان اصلی کتاب را به‌عنوان هدیه سالگرد ازدواج‌مان به من داد. هر سه داستان را بسرعت خوندم. هنوز کتاب به پایان نرسیده بود که به جلسه دیداری کاری با خانم محمدی، مدیر نشر «نون کتاب» رفتم. کتاب من و شما با همراهی بود، برده بودم که در مسیر

از مکالمه با استادمان صحبت می‌کنیم.

بگذارید از خود داستان نمونه‌ای بگویم. در کتاب از یک سو، زبان شاهزاده «پیلور» را در داستان می‌بینیم که به لحاظ سبک و سیاق با زبان دانک، که در فلی‌بایتم زاده شده متفاوت است. از سوی دیگر، همین شاهزاده پوربا برادر خودش به شیوه‌ای دیگر سخن می‌گوید. به بیان دیگر، در این کتاب با دو سطح از سیاق‌گردانی یا به قول انگلیسی‌ها code switching مواجه هستیم. یکی آنکه یک شخصیت واحد برای صحبت کردن با افراد مختلف سیاق کلامش را تغییر می‌دهد و دیگر آنکه، مارتین سبک نوشتاری را تغییر می‌دهد تا بازتاب کویش‌های (idiolects) شخصیت‌های مختلف ختم محمدمی هم ابراز علاقه کرد که آقای میرا حیف است آن را ترجمه نکنی! فرصت ترجمه‌اش را نداشتم و گفتم که احتمالاً نرسم. در نهایت به پیشنهاد ایشان قرار شد کتاب به ترجمه مشترک من با مترجم دیگری به فارسی بازگردانده شود. ایده جالبی بود و استقبال کردم. این شد که ترجمه کتاب را با همراهی خاتم «سحرشمالی مقدم» انجام دادیم، کار خوبی هم از آب درآمد. ■ **ترجمه‌اشری از «جورج آر. آر. مارتین» با تمام ویژگی‌های خاصی که این نویسنده دارد و دنیای عجیبی که برای مخاطبانی می‌آفریند، چه پیچیدگی‌ها و دشواری‌هایی دارد؟**

رفت و آمد آن را بخوانم. در دفتر نشر نون کتاب گویا، او هم کتاب را دید و من خلاصه‌ای از داستان را تعریف کردم. ختم محمدمی هم ابراز علاقه کرد که آقای میرا حیف است آن را ترجمه نکنی! فرصت ترجمه‌اش را نداشتم و گفتم که احتمالاً نرسم. در نهایت به پیشنهاد ایشان قرار شد کتاب به ترجمه مشترک من با مترجم دیگری به فارسی بازگردانده شود. ایده جالبی بود و استقبال کردم. این شد که ترجمه کتاب را با همراهی خاتم «سحرشمالی مقدم» انجام دادیم، کار خوبی هم از آب درآمد. ■ **ترجمه‌اشری از «جورج آر. آر. مارتین» با تمام ویژگی‌های خاصی که این نویسنده دارد و دنیای عجیبی که برای مخاطبانی می‌آفریند، چه پیچیدگی‌ها و دشواری‌هایی دارد؟**



■ دوشنبه ۱۱ مهر ۱۴۰۱

■ سال بیست و هشتم

■ شماره ۸۰۱۸



با خواننده‌ها ترغیب می‌کردند، اما به نظر من حضور مثبت در فضاهای اجتماعی می‌تواند بسیار تأثیرگذار باشد و بین نویسندگان و مخاطبان پیوندی عمیق ایجاد کند. دیگر زمان آن گذشته که بخوایم پشت مانی‌تور و صفحه کلید خود پنهان شویم. اکنون زمانه، زمانه ارتباط مثبت و مؤثر است.

■ **معمولاً ایده نوشتن کتاب‌ها چگونه و در چه زمانی به ذهن شما می‌آید؟**

خب به خود کتاب بستگی دارد، گاهی صحنه‌ای در ذهن هست و دوست دارم که در کتابم اتفاق بیفتد و داستانی حول آن می‌سازم. گاهی شخصیتی در ذهنم هست که داستان او را می‌نویسم و گاهی واقعه‌ای. اما بعضی وقت‌ها خودم هم نمی‌دانم پایان داستان به کجا خواهد رسید. ممکن است طرح خاصی نداشته باشم و ببینم شخصیت‌ها، داستان را چگونه پیش می‌برند. معمولاً بیشتر از ایده‌ها شب‌ها به ذهن می‌رسند،

وقت‌هایی که روی تخت دراز کشیده‌ام و بی‌خوابی به سرم زده. بعد از یکی دو ساعت مجبورم بلند شوم و شروع به نوشتن کنم. فکر می‌کنم خلاقیت من موقع شب به اوج خود می‌رسد!

■ **گفته بودید مادرتان یکی از خواننده‌های پرو پا قرص شماست. وقتی شروع به نوشتن کردید، داستان‌هایتان را با او در میان می‌گذاشتید؟**

قطعاً. راستش من از پنج سالگی، از وقتی یاد گرفتم بنویسم، نوشتن داستان را شروع کردم. همیشه داستان‌هایم را به مادرم می‌دادم تا بخواند او هم تشویقم می‌کرد. حتی الان وقتی زیادی به خودم سخت می‌گیرم و بیرحمانه نوشته خود را نقد می‌کنم، مادرم به من آرامش می‌دهد و طوری حمایت می‌کند که انگار مستعدترین آدم روی زمین هستم!

■ **مهرستان چطور؟**

راستش همسرم خیلی آدم اهل کتابی نیست، هر چند همیشه تمام



به بیان دیگر بسر دانکن بلندبالا. این شخصیت تیلور صداقت و درستی است و تنها شخصیتی است که فارغ از چهارچوب‌های جامعه و نگرانی از قضاوت‌ها بدون تردید سمت عدالت را می‌گیرد. به عقیده من، دانکن یک شوالیه راستین است.

■ **به‌عنوان مترجم اثر، ایده تولید سریال صوتی از این کتاب را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

در اینکه در دنیای معاصر تعداد کتابخوان‌ها کمتر شده و تعداد آنهایی که کتاب گوش می‌کنند بیشتر شده فکر نمی‌کنم تردیدی باشد. با این حال، خود من معمولاً خواندن رو به گوش دادن ترجیح می‌دهم، اما در مورد این کتاب تجربه متفاوتی داشتم. وقتی اولین بخش رو گوش دادم طبق معمول برای پیاده‌روی روزانه به جنگل نزدیک خانه در نیومارکت (حدوداً ۳۵ کیلومتری شمال تورنتو) رفته بودم و داشتم در مسیر رودخانه یخ‌زده روی برف‌ها قدم می‌زدم. در آن لحظه اغراق نیست که بگویم از تجربه گوش دادن به کتاب غرق در لذت شده بودم. تازه جالب اینجاست که پیش‌تر کتاب را خوانده و حتی خودم آن را ترجمه کرده، ترجمه نهایی را نمونه‌خوانی و ویراستاری کرده هم بودم. با این حال انگار بار اولی بود که داشتم به کتاب گوش می‌دادم. مسیر معمول روز را دو یا سه بار پیومدم، هوا داشت تاریک می‌شد که تازه یادم افتاد دیر شده! باید زودتر بازمی‌گشتم تا

»

عاشق نفوذ به لایه‌های

درونی شخصیت‌ها هستم.

دوست دارم آدم‌ها را

ببینم و بدی و خوبی را در

وجودشان مطالعه کنم و

از افکار و کردار آنها برای

شخصیت‌هایم بهره

بگیرم؛ آن هم آدم‌های

واقعی که در جامعه زندگی

می‌کنند و صرفاً خوب یا بد

نیستند. در همه ما زشتی

و زیبایی وجود دارد. همه

ممکن است تصمیمات

اشتباه بگیریم چون کامل

نیستیم

سعی اش را می‌کند که کتاب‌هایم را بخواند، اما گاهی نمی‌تواند بین من و خیالاتم فرق بگذارد. مثلاً می‌گوید کار فلان شخصیت در کتاب درست نیست. مجبورم برایش توضیح بدهم که من با شخصیت داخل داستان فرق دارم و موازین اخلاقی‌ام هم متفاوت است. باید به او اطمینان دهم که تصمیمات و افکار من با آدم‌های توی داستانم فرق دارد! درست مثل رمان «اگر حقیقت این باشد» که «جرمی» نگران طرز فکر شخصیت‌های خلق شده توسط «وریتی» بود. فکر می‌کنم آدم‌های دارای تخیل قوی از نظر بقیه کمی ترسناک به نظر می‌آیند.

■ **ترسناک و در عین حال جذاب و دوست‌داشتنی! ممنونم که در این گفت‌وگو شرکت کردید.**

من هم ممنوم. امیدوارم مخاطبان با این رمان ارتباط خوبی برقرار کنند و آن را دوست داشته باشند.